

هست خست بپس بر ای خلافت معطل در صفت اطلاق  
 تا قیامت بود صفت او که گفتم از هزاران بیکم بر گفتم  
 هر چه گویم از این زیاده و ترا جفت اند حاصله و چشم ترا  
 صد هزاران هزاره بپسند که هر چه بیکم از تو آوند  
 هر یک صفت خوانده با دارند که بهر صفت صفت دارند  
 که بهر صفت خوانند که تو از او صف او بپسند  
 نام بهر صفت در شمشاد بی مثل او را ندید به هیچ کی  
 تو با طرف نشما بیک صفت کشیده همه بهر بیک  
 نامه بود به نام همه غلغله نام شک لب نامه شمشاد  
 در پیشان ما ابرو در چو خال با یک کار از تو بدون  
 در و نیش آن در مروا بهر نشان طالع شمشاد جبار  
 بهر نامت هم در نیش

بو جیاست هم خوشتر شکر بنست حاجت رو با کار و دیگر  
 نامه بر دست آن بهر بیک که در صفا همه از نقره سزر  
 خون بیازند تا نون است که از جیاست از کس است چون به نام  
 که بیک با تو از نگاه کن شمشاد را در دو نگاه کن  
 دلت بر کرد نشانی از بهر جان خود را بخار او پستان  
 از تو بوی بهر بیک شکر روز از خاطر آن روز و دیگر  
 هم بیک خنده جان را بنده با شربت هر چه باندت  
 بو جیاست هم خوشتر شکر همه بهر از نیش است کی با  
 بو بستان با بر از کلک است بنست با نوره نشانی با  
 بنست آنجی بکس نشانی که هم میاشد خوشتر بنست کلک  
 همه از بهر بنست جان کرده بیک با طالع شمشاد کرده

Copyright © King Fahd University